

## نجات بخشی ادیان در ترازوی نقد

سید موسی حسینی

مقدمه

آنچه در زیر می خوانید نگاهی است نقادانه به مقاله یکی از دوستان ارجمند که در شماره ۳۱ پژوهشهای قرآنی به چاپ رسیده است. از آنجا که این مقاله نمایانگر شیوه تفکر و رویکرد پلورالیست های مسلمان است، شایسته می نمود که مورد توجه و ارزیابی قرار گیرد و میزان سستی یا استواری منطقی آنان آشکار گردد. امید آن که این نوشتار نقدگونه بتواند فرصتی برای یک گفت و گوی علمی فراهم سازد.

مقاله «نجات بخشی ادیان در پرتو قرآن» نوشته آقای محمد بهرامی که در شماره پیشین این فصلنامه به چاپ رسیده بر این پایه استوار است که ادیان یهودیت، مسیحیت و اسلام در عرض هم نجات بخشند و هیچ تفاوتی در این جهت میان اسلام و سایر ادیان نیست. نویسنده بر این باور است که این دعوی، سخن قرآن است.

طبیعی است اگر این سخن درست باشد پیامدهای نظری و عملی زیادی در عرصه دینداری پدید خواهد آورد؛ از جمله آیات بسیاری از قرآن کریم را باید نادیده انگاشت؛ به عنوان نمونه آیاتی که یهود و نصارا را به اسلام دعوت می کند، یا آیاتی که آنان را به خاطر تکذیب قرآن و نبوت پیامبر اسلام مورد سرزنش قرار می دهد و عاقبت تکذیب کنندگان را شوم معرفی می کند؛ مانند آیه های زیر:

«الذین آتیناهم الكتاب يعرفونه كما يعرفون أبناءهم الذين خسروا أنفسهم فهم لا يؤمنون. و من أظلم ممن افترى على الله كذباً أو كذب بآياته إنه لا يفلح الظالمون»

انعام/۲۰-۲۱

و همین طور آیاتی که مسلمانان را از ارتباط دوستانه با یهود و نصارا که موجب همانندی با آنان شود باز می دارد؛ مانند:

«يا أيها الذين آمنوا لاتتخذوا اليهود والنصارى أولياء بعضهم أولياء بعض و من يتولهم منكم فإنه منهم إن الله لا يهدي القوم الظالمين. فترى الذين فى قلوبهم مرض يسارعون فىهم» مائده/۱۵-۵۲

و همچنین آیه دیگری که این عمل را مصداق ارتداد شمرده آن را نکوهش می کند:

«يا ايها الذين آمنوا من يرتد منكم عن دينه...» مائده/۵۴

و همچنین آیاتی که اسلام محمدی را «رشد» و جز آن را «غی» معرفی می کند؛ مانند: «لا إكراه فى الدين قد تبين الرشد من الغى» (با توجه به شأن نزول آیه)

بنابر آنچه نویسنده باور دارد، آیات یادشده و آیات دیگری از این دست، همه و همه باید از قرآن حذف یا نادیده گرفته شوند، زیرا بر اساس نتیجه ای که این مقاله به دست می دهد ادیان دیگر هم عرض و هم ارز با اسلام مورد رضای خداوند هستند و وجهی ندارد که پیروان آنان به اسلام فراخوانده شوند و یا با نپذیرفتن اسلام مورد نکوهش و تهدید قرار گیرند.

حال باید دید استدلالهای نویسنده بدان پایه از استحکام و استواری هست که بتواند پیامدهای یاد شده را برتابد یا خیر. نویسنده محترم با طرح این پرسش که آیا تنها اسلام نجات بخش است یا ادیان دیگر نیز نجات بخش هستند، دو نظریه را مطرح می کند؛ یکی نظریه انحصارگرایان که تنها اسلام را نجات بخش می دانند و دیگر نظریه کثرت گرایان که نجات بخشی را در همه ادیان می بینند. سپس برای نظریه نخست سه دلیل می آورد و آنها را نقد می کند، آن گاه برای تأیید نظریه دوم، شش دلیل اقامه می کند. برای بررسی دقیق تر این تلاشها نخست دلایل و نقدهای نظریه نخست و پس از آن دلایل نظریه دوم را ارزیابی می کنیم.

### نظریه نخست؛ دلایل و نقدها

یک. اولین دلیلی که نویسنده برای نظریه انحصارگرایی می آورد مجموعه آیاتی است که در آنها «اسلام» به عنوان تنها دین پذیرفته شده نزد خدا و تنها عامل رستگاری معرفی شده است؛ مانند: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (آل عمران/۱۹)، «وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (آل عمران/۸۵)، «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (مائده/۳) و «فَمَنْ يَرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ» (انعام/۱۲۵)

سپس نویسنده در نقد این دلیل، «اسلام» را در دو آیه نخست بررسی می کند و به این نتیجه می رسد که مقصود از «اسلام» در این آیات، اسلام محمدی (ص) نیست تا دلالت بر انحصار نجات بخشی در آن کند، بلکه مقصود از آن به قرینه سیاق، همان قدر مشترک بین ادیان، یعنی توحید است. مؤید این برداشت آن که در آیات زیادی بر پیروان سایر ادیان «مسلمان» اطلاق شده است. (صفحه ۱۰۱ و ۱۰۵ - ۱۰۹)

در رابطه با این دلیل و نقد آن چند نکته درخور تأمل است:

۱. نخست آن که نویسنده محترم از چهار آیه ای که می آورد تنها به نقد دو آیه نخست بسنده می کند و از دو آیه دیگر سخن نمی گوید، شاید به این جهت که این دو آیه، بویژه آیه ۳ سوره مائده هدف ایشان را برآورده نمی ساخت، زیرا در این آیه به قرینه شأن نزول آن، انتخاب اسلام از سوی خداوند به عنوان یک دین برای مسلمانان پس از اكمال دین با ولایت امام علی بن ابی طالب (ع) صورت گرفته است. اگر مقصود از اسلام در این آیه همان قدر مشترک میان همه ادیان بود و هیچ ویژگی نداشت، وجهی نداشت که بعد از ولایت به عنوان دین انتخاب شود، چرا که پیش از آن نیز آن قدر مشترک وجود داشت.

گذشته از آن، اسلام مشترک، برای یهودیان و مسیحیان هم انتخاب شده است، و وجهی ندارد که خداوند با لحن منت گذاری این انتخاب را ویژه مسلمانان قلمداد کند و بفرماید: «و رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا».

۲. به فرض آن که اسلام در همه آیات به معنای قدر مشترک میان ادیان باشد؛ آیا معنای آن

چیزی جز تسلیم بودن در برابر دستورات و فرمانهای الهی است؟

واضح است که مقصود چیز دیگر نیست، چنان که نویسنده خود درمتنی که از علامه نقل کرده است، این سخن را می پذیرد: «و عبارة أخرى هو التسليم للبيان الصادر عن مقام الربوبية في المعارف

و الأحكام» (المیزان، ۱۲۰/۳) بنابراین آیا می توان اثبات کرد که یهود و نصارا در برابر دستورات و فرامین الهی تسلیم اند؟

پاسخ این پرسش هنگامی مثبت است که وحی قرآن، نبوت پیامبر و دستور خداوند بر پیروی از آن بزرگوار را نادیده بگیریم و گر نه آنان تسلیم این دستور نبوده اند، و از سوی دیگر دلیلی هم بر انکار این دستور نداشتند، بلکه بر عکس چنان که خداوند می فرماید: «الذین آتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون أبنائهم» می دانستند و می شناختند که این محمد(ص) پیامبر است و آنچه بر او وحی می شود دستورات الهی است.

و از جهت سوم بسیار سست است که تسلیم بودن را قابل تبعیض بدانیم و براین باور باشیم که اگر برخی از دستورات اطاعت شد و برخی دیگر عصیان، تسلیم بودن صادق است. بنابراین به فرض آن که اسلام را به معنای عام تسلیم در برابر خداوند بدانیم باز یهود و نصارا مصداق آن شمرده نمی شوند. بلی نسبت به دستورات پیش از دستور اخیر، شاید تسلیم بودند، اما این برای صدق عنوان تسلیم در زمان پس از دستور اخیر کافی نیست، پس یهود و نصارا بعد از نبوت پیامبر اکرم از تسلیم بودن در برابر فرامین الهی بیرون رفته اند. از همین رو اشکال سومی جان می گیرد:

۳. آیاتی که عنوان «مسلمان» بودن را به یهود و نصارا داده است مربوط به زمان نبوت پیامبران خودشان است، نه پیامبر آخرین؛ بنابراین نمی توان از آن آیات، مسلمان بودن یهود و نصارا را به طور مطلق نتیجه گرفت، و این نکته ای است که نویسنده محترم بدان توجه نکرده است.

۴. آنان که اسلام را تنها عامل نجات می دانند تنها به این جهت نیست که اسلام یک دین از ادیان الهی است تا نویسنده بپندارد که یهودیت و نصرانیت نیز از ادیان الهی است و تسلیم بودن نسبت به هر کدام مایه نجات است، بلکه به این خاطر که اسلام دین جدید الهی است، معتقد به انحصار هستند، و این نکته ای است که متأسفانه نویسنده بدان توجه نکرده است. فرق است میان اینکه بگوییم اسلام چون دین الهی است نجات بخش است، و بین اینکه چون جدیدترین آیین و دستور الهی است نجات بخش است. در صورت دوم موضوع و متعلق تسلیم بودن، مطلق دستور نیست، بلکه آخرین و تازه ترین دستور و فرمان است و بدین رو این مسئله اختصاص به اسلام محمدی(ص) نیز ندارد و در زمان نبوت حضرت عیسی(ع) نیز درست است که گفته شود تنها دین حضرت عیسی(ع) نجات بخش است نه ادیان گذشته، زیرا آخرین دستور خداوند در دین حضرت عیسی تجلی کرده و تسلیم بودن در برابر خداوند نیز تنها در پیروی از همین دین میسر می شود.

۵. نکته آخر آن که نویسنده محترم از آیه ۸۴ سوره آل عمران «قل آمنا بالله و ما أنزل علینا و ما أنزل علی إبراهیم و إسماعیل و إسحاق و یعقوب و الأسباط و ما أوتی موسی و عیسی و النبیون من ربهم لانفرق بین أحد منهم و نحن له مسلمون» برداشت کرده است که میان ایمان به آنچه بر سایر پیامبران نازل شده و اعتقاد به ناسخ بودن اسلام نسبت به سایر ادیان ناسازگاری وجود دارد و به همین خاطر و برای رفع تعارض گفته اند مقصود از اسلام در آیه، اسلام به معنای عام است، نه اسلام محمدی(ص).

در اینکه اسلام در آیه به معنای لغوی اراده شده است تردیدی نیست، اما نه به خاطر ناسازگاری که نویسنده پنداشته است، زیرا ایمان به سایر پیامبران، به معنای تصدیق پیامبری ایشان و تصدیق پیامی است که بر ایشان در زمان خودشان فرود آمده است. خداوند از مسلمانان خواسته است که به

همه پیامبران و کتابهایشان ایمان داشته باشند و مانند اهل کتاب نباشند که به بعضی ایمان آوردند و به بعضی دیگر نه. و این تعریفی است نسبت به یهود و نصارا که چنین ایمان مورد خواست خداوند را نداشتند، چنان که تعبیر «لانفرق بین أحد منهم» در این آیه به آیات ۱۵۰ تا ۱۵۲ سوره نساء اشاره دارد که از نوع رفتار اهل کتاب در برابر پیامبران الهی بویژه پیامبر اسلام پرده بر می دارد:

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأُنزِلَ إِلَيْهِمْ آيَاتُنا مِنْ سَمَاءٍ مُنْجِلِينَ لَهُمْ مِنْ الظُّلُمَاتِ أَعْبَدُوا غَيْرَ اللَّهِ وَرَسُولَهُ حَتَّى يُظهِرُوا لَكَ الْبُرْهَانَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ ذَكِيٌّ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَلَمْ يَفْرَقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أَوْلَئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجْرُهُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا» نساء/ ۱۵۰-۱۵۲

بنابراین آیات یادشده مسلمان نبودن یهود و نصارا را اثبات می کند، نه مسلمان بودن شان را؛ چنان که نویسنده پنداشته است.

دو دلیل دومی که نویسنده برای نظریه انحصارگرایی می آورد، مجموعه آیاتی است که در آنها ایمان، مایه نجات، و کفر، عامل شقاوت و هلاکت معرفی شده است. تقریری که نویسنده از این دلیل ارائه می کند چنین است که در فرهنگ قرآن، ایمان و اسلام هم معنی و مترادف هستند؛ اگر اسلام به معنای اسلام محمدی باشد در این صورت ایمان نیز منحصر به پیروان پیامبر اسلام می شود. در نتیجه یهودیان و مسیحیان کافر شمرده شده و سرانجام کفر که نگون بختی است شامل حالشان می گردد و از این فهمیده می شود که ادیان آنان نجات بخش نیست. (صفحه ۱۰۲ و ۱۰۳)

نویسنده در نقد این دلیل البته با تقریری که خود دارد سه نکته را به عنوان پاسخ مطرح می کند:

۱. اسلام در آیات قرآن به معنای عام و قدر مشترک میان ادیان است؛ نه به معنای خاص دین محمدی(ص). بنابراین ایمان نیز گستره ای عام دارد و پیروان سایر ادیان را در بر می گیرد در نتیجه آنان مؤمن شمرده می شوند و سرنوشت ایشان نجات و رستگاری است.
۲. میان ایمان و اسلام، گسست مفهومی وجود دارد و این دو مترادف و هم اندازه نیستند و به همین دلیل گروهی اسلام را عام و ایمان را خاص شمرده اند.

۳. کفری که در آیات قرآن مایه عقاب اخروی است کفر حقیقی یعنی انکار روح و حقیقت دین و قدر مشترک میان ادیان الهی است، نه کفر به معنای انکار نبوت پیامبر اسلام. (صفحه ۱۰۹ - ۱۱۳)

پیش از آن که به نقد پاسخها پردازیم نکته ای را شایان ذکر می دانیم و آن اینکه نویسنده محترم در تقریر و توضیح دلیل، میان ایمان و اسلام پیوند ایجاد کرده و از طریق اعم و اخص بودن مفهوم اسلام به اعم و اخص بودن مفهوم ایمان راه جسته است، حال آن که چنین ضرورتی وجود ندارد؛ اگر معیار نجات و رستگاری ایمان فرض شده است می توان به طور مستقیم حقیقت ایمان و گستره آن را مورد بررسی قرار داد، اما نویسنده بدون دلیل میان آن دو ارتباط داده و در نتیجه دلیل دوم را متوقف بر دلیل نخست کرده است.

اما راجع به پاسخهایی که نویسنده از دلیل داده است چند نکته را خاطر نشان می سازیم.

۱. ایمان یک معنی بیشتر ندارد که عبارت است از تصدیق ما انزل الله، و این معنی در هر زمان مصداق خاص دارد؛ انسانهای هر زمان نیز وظیفه دارند ما انزل الله زمان خودشان را تصدیق کنند. سخن انحصارگرایان این است که یهود و نصارا پس از نبوت پیامبر اسلام، ما انزل الله را تصدیق نکرده اند و آنچه که وظیفه شان بود و مایه رستگاری شان می شد همین بود. اینان نمی گویند که یهود و

نصارا پیش از نزول قرآن کتاب خود را تصدیق نکرده اند تا نویسندگان به خود زحمت داده کشف مهمی را انجام دهد مبنی بر اینکه آنان ایمان داشته اند و قرآن کلمه ایمان و مؤمن را درباره آنان به کار برده است. مگر کسی گفته است که یهودیان زمان موسی یا مسیحیان زمان عیسی مؤمن نبوده اند؟! آنچه برای نویسندگان سودمند بود اثبات این نکته بود که قرآن یهود و نصاری زمان پیامبر اسلام و پس از او را مؤمن می داند نه کافر. اما او هیچ گاه این نکته را اثبات نکرده و نتواند کرد، زیرا قرآن آنان را کافر شمرده و تکذیب کننده ما آنزل الله می داند:

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَيَقُولُونَ نَحْنُ مُؤْمِنُونَ بَعْضٌ وَنَكْفُرُ بَعْضٌ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا. أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا»

نساء/۱۵۰-۱۵۱

«و ليزيدن كثيراً منهم ما أنزل اليك من ربك طغياناً و كفراً فلاتأس على القوم الكافرين»

مائده/۶۸

۲. در جواب دوم، نویسندگان می گوید میان اسلام و ایمان گسست مفهومی وجود دارد. ما نفهمیدیم این پاسخ چه ارتباطی به اثبات مدعای نویسندگان دارد؛ اتفاقاً این پاسخ ضد دعاوی نویسندگان را اثبات می کند، چون دایره ایمان محدودتر از اسلام می شود و نجات یافتگان محدودتر از پیش و حتی از میان مسلمانان نیز شمار کمتری را دربرمی گیرد.

۳. پاسخ سوم نویسندگان مبنی بر اینکه قرآن سبب عقاب اخروی را کفر نسبت به روح دین و قدر مشترک میان ادیان می داند و نویسندگان از آن به کفر حقیقی تعبیر کرده نیز ادعایی بدون دلیل است. این بنده نمی داند که نویسندگان محترم آیات ۱۵۰ و ۱۵۱ سوره نساء و آیه ۶۸ سوره مائده را چگونه توجیه می کند، آیا تعبیری رساتر از این وجود دارد که قرآن می فرماید:

«وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا»

آیا این آیات مربوط به اهل کتاب نیست؟ یا نویسندگان ندیده است؟

گذشته از این، تعبیر به کفر حقیقی از انکار قدر مشترک، تعبیر غلطی است، زیرا معنای آن این است که کفر نسبت به قرآن و نبوت پیامبر اسلام، کفر مجازی است (نویسندگان به کفر ظاهری تعبیر کرده، حال آن که در مقابل حقیقی مجازی قرار دارد، نه ظاهری، که در مقابل باطنی است). کاش نویسندگان محترم وجه امتیازی میان آیات یادشده و آیاتی که بیانگر انکار قدر مشترک در اصطلاح خود اوست نشان می داد تا مشخص می شد که چه تفاوتی میان کفر حقیقی و مجازی در آیات قرآن وجود دارد.

سه. دلیل سوم انحصارگرایی طبق تقریر نویسندگان این است که پیامبر اسلام، خاتم پیامبران و دین اسلام، آخرین دین الهی و ناسخ ادیان پیشین است. بنابراین ادیان نسخ شده اعتبار و ارزش ندارند و نمی توانند نجات بخش باشند. (صفحه ۱۰۴)

نویسندگان در پاسخ به این استدلال بر دو نکته تکیه می کند، یک آن که دلیل قرآنی بر ناسخ بودن اسلام نسبت به شرایع گذشته نداریم. دوم اینکه بر فرض آن که برخی آیات بر ناسخیت اسلام دلالت داشته باشد از منسوخ بودن ادیان نمی توان نتیجه گرفت که آنها هیچ گونه نجات بخشی با خود ندارند. (صفحه ۱۱۳)

در رابطه با این پاسخ، چند نکته قابل تأمل است. نخست آن که نسخ غالباً به شریعت نسبت داده می شود که به معنای ازاله و از بین بردن است؛ نه به دین، و اگر گاهی به دین نسبت بدهیم به معنای از رسمیت انداختن خواهد بود، بنابراین هرگاه بگوییم «اسلام ناسخ است»، اگر مقصود شریعت اسلام باشد معنای نخست و اگر دین اسلام باشد معنای دوم منظور است؛ یعنی اینکه اسلام دین رسمی خداوند است و سایر ادیان از رسمیت افتاده اند و مورد دعوت و تکلیف نیستند.

حال باید از نویسنده محترم پرسید که منظور از انکار ناسخیت اسلام کدام معنی است؛ آیا ناسخ بودن شریعت اسلام نسبت به شرایع دیگر را انکار می کند، یا رسمی بودن اسلام را نسبت به ادیان دیگر.

اگر مقصود معنای نخست باشد باید گفت انکار واضحات و مسلمات کرده اید، زیرا برخی از احکام و دستورات ادیان یهود و مسیحیت، با شریعت اسلام قطعاً نسخ شده است؛ اگر چه در آیات دلالتی بر این نکته نباشد که البته در برخی آیات اشاراتی نیز هست، چنان که خود نویسنده اذعان دارد.

و اگر مقصود معنای دوم باشد باید گفت که اقتضای دین جدید، از رسمیت افتادن ادیان یا دین پیشین است، زیرا در غیر این صورت، تجدید نبوت و ارسال رسول معنایی نداشت.

بنابراین اگر بپذیریم که اسلام دین خاتم است این خود دلیل بر رسمیت داشتن آن و در نتیجه از رسمیت افتادن ادیان پیشین است.

نکته دوم آن که نویسنده پنداشته است نجات بخشی تجزیه پذیر است و به همین دلیل می گوید بر فرض ناسخیت اسلام نمی توان نتیجه گرفت که سایر ادیان هیچ گونه نجات بخشی ندارند. اگر بپذیریم که اسلام ناسخ است و دین ناسخ نجات بخش است دیگر معنی ندارد که بگوییم ادیان دیگر گونه ای از نجات بخشی را دارند

#### دلایل نظریه کثرت گرایی

نویسنده مقاله برای اثبات و تأیید دیدگاه کثرت گرا به دلایل چندی تمسک جسته است، در این قسمت به ارزیابی این دلایل می پردازیم:

یک. اولین دلیل، آیاتی است که دلالت بر وحدت ادیان می کند. نویسنده بر این باور است که وحدت گوهر ادیان و همانندی آنها در اصول، بلکه فروع، اشتراک آنها را در نجات بخشی به دنبال دارد و بر فرض که به صورت یکسان نجات بخش نباشند دست کم از درجات کمتر نجات بخشی برخوردارند، بنابراین یهودیت کمتر از مسیحیت و مسیحیت کمتر از اسلام نجات بخشند. (صفحه ۱۱۳ - ۱۱۵)

این دلیل از چند جهت قابل نقد می نماید.

نخست آن که دین به عنوان دین، قطع نظر از عمل و پایبندی به آن نجات بخش نیست، نجات بخشی دین هنگامی است که مورد باور و عمل قرار گیرد. عمل به دین نیز آن گاه مؤثر است که مظهر و نشانه تسلیم در برابر خدا و دستورات او باشد. «إن الدین عندالله الإسلام». و تسلیم وقتی میسر می شود که به همه دستورات از جمله آخرین دستور خدا عمل شود، در غیر این صورت تسلیم تحقق نمی یابد.

بنابراین وحدت ادیان، بر فرض پذیرش، اشتراک در نجات را نتیجه نمی دهد.

دوم آن که نجات بخشی، چنان که پیش از این اشاره شد، تجزیه پذیر نیست تا کمتر و زیاده‌تر شود؛ آیا معنی دارد که گفته شود یهودیت، کمتر از آتش جهنم نجات می‌دهد و اسلام بیشتر؟ دو. دلیل دومی که نویسنده برای نظریه کثرت‌گرایی مطرح کرده است، آیاتی است که معیار نجات و رستگاری را ایمان به خدا و آخرت و عمل صالح معرفی کرده است. طبق برداشت نویسنده از این آیات فهمیده می‌شود که اگر دو عنصر ایمان و عمل صالح در انسان پدید آمد در هر زمان و مکانی که باشد عامل نجات خواهد بود و برای تأیید این برداشت به آیات ۶۲ سوره بقره و ۶۹ سوره مائده استناد جسته است:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ مِنَ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلُوا صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» بقره/۶۲  
«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَى مِنَ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلُوا صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (مائده/۶۹). (صفحه ۱۱۷)

این دلیل نیز همچون دلیل پیشین اثبات مدعای نویسنده نمی‌کند، زیرا اولاً؛ به فرض آن که برداشت نویسنده از آیات سوره بقره و مائده درست باشد، مفاد آیات این خواهد بود که ایمان و عمل صالح معیار نجات است. سؤال این است که آیا با انکار دستور خدا و تکذیب فرستاده خدا، ایمان و عمل صالح تحقق می‌یابد؟! ایمان تنها اعتقاد به وجود خدا نیست، بلکه باور و پذیرش ربوبیت الهی و تسلیم در برابر دستورات او نیز هست و از همین رو یهودیان و مسیحیان زمان پیامبر اسلام در آیات به عنوان کافر معرفی شده‌اند، چنان که در بخش دلایل انحصارگرایی یادآور شدیم. این بدان است که آنان چنین ایمانی را نداشتند.

و ثانیاً؛ آیات سوره بقره و مائده نگاهی به بُعد زمان ندارد، بلکه در برابر پندارهای نادرست یهود و نصارا که می‌گفتند: «لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى» (بقره/۱۱۱) و «كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا» (بقره/۱۳۵) خداوند می‌فرماید هدایت و بهشت بر اساس نام و عنوان نیست، بلکه بر اساس ایمان و عمل صالح است. در این زمینه می‌توان به تفسیر المیزان ذیل آیه ۶۲ سوره بقره مراجعه کرد. اگر نویسنده محترم در کنار آیات سوره بقره و مائده به آیات دیگری که یهود و نصارا را به خاطر تکذیب قرآن و نبوت پیامبر اسلام سرزنش می‌کند و کافر می‌خواند نگاهی می‌کرد شاید به نتیجه دیگری می‌رسی، اما سوگمندانۀ چنین نکرده و آیات دیگر را به عمد یا از روی سهو نادیده گرفته، آن‌گاه به نتیجه‌ای رسیده است که باعث تناقض و ناسازگاری آیات قرآن با یکدیگر می‌شود، زیرا قرآن از یک سو آنان را کافر می‌داند: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا آيَاتِ اللَّهِ كِبْرًا أُولَٰئِكَ سَيَرْجُوهُمْ رَبِّي سَتًّا ذِلًّا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالَّذِينَ آمَنُوا سَبَّحُوا بِحَمْدِ اللَّهِ فِي الْبُحُورِ وَالْبَرِّ وَالْأَرْضِ وَمَعَالِ السَّمَاوَاتِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالَّذِينَ آمَنُوا سَيَجْزِيهِمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (سوره بقره/۶۲) و «وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا»

نساء/۱۵۰-۱۵۱

و از سوی دیگر طبق برداشت نویسنده از آیات سوره بقره و مائده، یهود و نصارا در زمان پیامبر اسلام مؤمن بوده‌اند و این دو با هم نمی‌سازد.

سه. سومین دلیل کثرت‌گرایی طبق بیان نویسنده آیاتی است که تورات و انجیل را نور و هدایت می‌داند و یهود و نصارا را به دلیل بی‌توجهی و عمل نکردن به آنها مورد توبیخ و سرزنش قرار می‌دهد. بر اساس ادعای نویسنده از این آیات استفاده می‌شود که یهودیت و مسیحیت همچنان معتبر و رهایی‌بخش هستند. (صفحه ۱۲۰ - ۱۲۲)

این دلیل سست تر و ضعیف تر از دو دلیل پیش تر است؛ زیرا اولاً از این آیات فهمیده نمی شود که تورات و انجیل همه حق و نوردند، به دو دلیل، اول اینکه واقعیت آن را تکذیب می کند، چون تورات و انجیل موجود خرافات واضح و آشکاری را در خود دارند که جای انکار ندارد و هرگز نمی توان گفت تورات، با همه این خرافات، نور و هدایت است. و دوم اینکه مخالف تعبیر قرآن است؛ قرآن کریم بر خلاف توصیفی که از خود دارد و خود را نور معرفی می کند «قد جائکم من الله نور و کتاب مبین» (مائده/۱۵) در مورد تورات و انجیل می گوید: «فیها هدی و نور» (مائده/۴۴) «فیها هدی و نور» (مائده/۴۶)، «فیها حکم الله» (مائده/۴۳)

این تعبیرات نشان می دهد که تورات و انجیل، مانند قرآن، از آغاز تا انجام نور و هدایت نیستند، بلکه هدایت و نور در آنها هست. این یعنی اینکه محتویات ظلمانی و گمراه کننده نیز دارند که در این صورت طبیعی است چنین کتابهایی مایه نجات نخواهند بود و گرنه تمام آموزه های خرافی آنها نیز باید مایه نجات باشد.

و ثانیاً همان گونه که پیش از این اشاره شد، معیار و ملاک نجات، تسلیم بودن در برابر دستور خداست؛ وقتی خداوند راهی را نشان می دهد و از ما می خواهد که به این راه رهسپار شویم، در این صورت اگر دعوت خدا را نپذیریم و بگوییم همان راهی را که پیش از این نشان داده بودی می رویم، این، استکبار در برابر خدا و کفر است و عاقبت استکبار نیز روشن است. پس اثبات نورانیت تورات کافی برای اثبات نجات بخشی آن نیست.

نویسنده محترم در پایان این دلیل، برای تأیید ادعای خود به آیه ۱۱۳ سوره بقره تمسک می جوید که در آن آمده است: «و قالت الیهود لیست النصارى علی شیء و قالت النصارى لیست الیهود علی شیء و هم یتلون الکتاب»

نویسنده پنداشته است که جمله «و هم یتلون الکتاب» دلالت بر اعتبار کتابهای یهودیان و مسیحیان می کند و نشان می دهد که ادیان یهود و مسیحیت با آمدن اسلام نسخ نشده است. (صفحه ۱۲۱ - ۱۲۲)

با توضیحی که راجع به نور و هدایت بودن تورات و انجیل داده شد، این نکته آشکار شد که جمله فوق نظر به بخشهای حق و هدایتگر آن دو کتاب دارد، نه خرافات و اباطیل شان، بنابراین نه اعتبار همه کتابهای تورات و انجیل از آن استفاده می شود و نه نسخ ناشدگی ادیان پیشین با آمدن اسلام. چهار دلیل چهارم کثرت گرایی این است که اگر ادیان دیگر غیر از اسلام نجات بخش نباشد و پیروان آنان به جهنم روند این ظلم و ستم است و خداوند از ظلم و ستم مبری است، پس ادیان دیگر نجات بخش است. (صفحه ۱۲۲)

ظاهراً نویسنده محترم میان نجات بخش نبودن ادیان و نجات نیافتن پیروان ادیان خلط کرده اند، عدالت خدا اقتضا دارد که پیروان ادیان دیگر را به خاطر استضعاف و جهل نسبت به اسلام به جهنم نبرد، زیرا اینان از دستور خدا سرباز نزده اند. اما این بدان معنی نیست که دین شان هم پس از آمدن اسلام مایه نجات انسانها است، بلکه بر عکس، اگر پیروان ادیان دیگر از جهل و استضعاف بیرون آیند و حقانیت قرآن و نبوت پیامبر اسلام را نتوانند انکار کنند، اما در عین حال از پذیرش آن خودداری نمایند، این سر باز زدن از دستور الهی است که موجب عذاب و هلاکت می شود، چنان که خود نویسنده در پایان استدلال بدان اعتراف کرده است.



پنج. پنجمین دلیل نویسنده بر تأیید کثرت گرای آیه ای است که پیامبر را مأمور به دعوت اهل کتاب به توحید می کند:

«قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله و لانشرک به شیئاً و لایتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من دون الله» آل عمران/۶۴

نویسنده می گوید اگر دین یهود و نصارا نجات بخش نبود باید پیامبر اهل کتاب را به اسلام که خودش آورده بود دعوت می کرد؛ نه توحید که مشترک میان ادیان است. (صفحه ۱۲۳)

در نقد این دلیل چند نکته را یادآور می شویم:

۱. در آیات زیادی اهل کتاب به اسلام دعوت شده اند؛ به عنوان نمونه:

«فان حاجوک فقل أسلمت وجهی لله و من اتبعن و قل للذین أوتوا الکتاب و الأُمّیین ءأسلمتم فان أسلموا فقد اهتدوا و إن تولّوا فإنّما علیک البلاغ و الله بصیر بالعباد» آل عمران/۲۰

«یا اهل الکتاب لم تکفرون بأیات الله و أنتم تشهدون» آل عمران/۷۰

«و لو أنّ اهل الکتاب آمنوا و اتّقوا لکفرنا عنهم سیئاتهم» مائده/۶۵

«قاتلوا الذین لایؤمنون بالله و لا بالیوم الآخر و لایحرّمون ما حرّم الله و رسوله و لایدینون دین الحقّ من الذین أوتوا الکتاب حتی یعطوا الجزیة عن ید و هم صاغرون» (توبه/۲۹)

«لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب و المشرکین منفکّین حتی تأتیهم البینة. رسول من الله یتلو صحفاً مطهرة... إنّ الذین کفروا من اهل الکتاب و المشرکین فی نار جهنّم خالدین فیها أولئک هم شرّ البریة» بینة/۱-۶

۲. یکی از قطعیات و مسلّمات تاریخ اسلام این است که پیامبر اسلام (ص) پادشاهان روم و حبشه را که مسیحی بودند به اسلام دعوت کرد، چنان که مسیحیان نجران را نیز به اسلام فرا خواند، و همین فراخوانی باعث آمدن هیأت نجران و داستان مباحله شد. با این واقعیت تاریخی و آن همه آیاتی که پیش از این یاد شد، بسی شگفت است که نویسنده محترم ادعا می کند که پیامبر اهل کتاب را به اسلام دعوت نکرده است.

۳. دعوت به کلمه توحید در آیه ۶۴ آل عمران که نویسنده بدان استشهاد کرده است اولاً در ترتیب آیات هنگامی صورت می گیرد که مسیحیان از باورهاشان دست بر نمی دارند و بر اعتقادات غلط خود درباره حضرت عیسی اصرار می ورزند. خداوند می فرماید به ایشان بگو: حال که به باورهای صحیح که اسلام و پیامبر اسلام آورده است ایمان نمی آورید، بیایید به نقطه مشترکی که خود دارید و در کتابهاتان آمده، یا همه ما به رو آوردن به سوی آن وظیفه داریم، رو آوریم و آن توحید در عبادت و نفی شرک است. پس این دعوت پس از پاسخ منفی دادن به دعوت اسلام است.

و ثانیاً خود این دعوت نشان می دهد که آنان توحید را در باورها و رفتارشان انکار دارند و گرنه دعوت معنی نمی داشت. بنابراین از این دعوت نمی توان نتیجه گرفت که اهل کتاب مانند مسلمانان دارای باورهای حق هستند.

شش. آخرین دلیل نویسنده محترم برای تأیید کثرت گرای آیه ۱۲۳ سوره نساء است که در آن تفاخر و تصور برتری مسلمانان و اهل کتاب نسبت به یکدیگر نفی شده است و معیار برتری، ایمان و عمل صالح قرار گرفته است. نویسنده از این آیه نتیجه گرفته است که تمام ادیان نجات بخش هستند. (صفحه ۱۲۳ و ۱۲۴)

این دلیل، چیز جدیدی جز همان دلیل دوم نویسنده نیست و همان اشتباه را در اینجا نیز مرتکب شده است. این آیه بر نفی تأثیر نام و عنوان در رستگاری و برتری نزد خدا تأکید دارد و تنها عامل برتری را ایمان و عمل صالح می داند، اما اینکه ایمان و عمل صالح چگونه محقق می شود و در زمان نبوت پیامبر خاتم ایمان و عمل صالح چگونه شکل می گیرد، سخن نمی گوید.

آنچه تاکنون گفته شد مجموع دلایل و شواهدی بود که نویسنده مقاله بر نفی انحصارگرایی و اثبات کثرت گرایی در نجات بخشی ادیان مطرح کرده بود. چنان که دیدیم هیچ یک از آنها استواری و استحکام لازم را نداشت تا بتوان بر پایه آن سنت دینداری و دین ورزی را که از آغاز اسلام میان مسلمانان رایج بوده است، بشکنیم و طرحی نو در اندازیم.

نکته ای که در آخر این نوشتار شایان یاد است اینکه در طول تاریخ تفسیر قرآن، مسلمانان از آیات مورد استدلال نویسنده، کثرت گرایی را به معنایی که نویسنده در نظر دارد؛ یعنی ایمان و نجات تکذیب کنندگان قرآن و نبوت پیامبر اسلام به بهانه یهودی بودن و مسیحی بودن، نتیجه نگرفته اند، این بدان خاطر بوده است که مفسران در فهم دیدگاه قرآن، به مجموع آیات مرتبط با موضوع می نگرستند؛ چیزی که نویسنده محترم آن را نادیده گرفته و از ابتدا با گزینش یک نظریه به گزینش آیات پرداخته و آیات مخالف را یا نیاورده یا تأویل کرده است. و این همان تفسیر به رأی است که پیامبر اکرم فرمود: «من فسّر القرآن برأيه فليتبوء مقعده من النار.»

